

جایگاه عدالت ترمیمی در جرائم علیه حاکمیت

سالار صادقی^۱

دکتر حسین فخر^۲

دکتر اسمعیل رحیمی نژاد^۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۲/۱۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۳/۳۰

چکیده

جرائم علیه حاکمیت جرایمی هستند که متوجه خود حکومت بوده و معمولاً آسیب اصلی ناشی از ارتکاب آن‌ها، امنیت جامعه را تهدید می‌کند. برخورد حقوق کیفری سنتی با این جرائم برخوردی سرکوب‌گرانه و طردکننده بوده و بزهکار چنین جرایمی موجودی خطرناک و دشمن جامعه تلقی می‌گردد. اما پرسش مطرح در این نوشتار این است که آیا برخلاف ایده مرسوم سنتی، می‌توان از عدالت ترمیمی در این جرائم سخن گفت و میانجی‌گری و جبران خسارت را جایگزین انتقام و حذف بزهکار نمود؟ با توجه به اینکه بزه دیده این جرائم «حکومت» و موضوع این جرائم «امنیت» است و در برخی موارد بزهکاران چنین جرایمی قصد اصلاح حاکمیت را دارند، به نظر می‌رسد در چنین جرایمی بتوان زمینه‌هایی برای راهکارهای صلح‌مدار و واکنش‌های ترمیمی از طریق مذاکره و صلح یافت تا بزهکار بتواند جبران خسارت و اعاده وضع سابق کند و برای همیشه طرد نشود. بر این اساس، مقاله حاضر درصدد امکان‌سنجی آموزه‌های عدالت ترمیمی در جرائم علیه حاکمیت با تأکید بر حقوق کیفری ایران و فقه اسلامی است.

واژگان کلیدی: جرائم علیه حاکمیت، امنیت، عدالت ترمیمی، صلح، میانجی‌گری، مذاکره

۱. دانشجوی دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی تبریز (نویسنده مسئول) salar.n1371@gmail.com

۲ و ۳. دانشیار گروه حقوق دانشگاه تبریز

مقدمه

امروزه جرائم علیه امنیت در اغلب کشورها به معضل جدی تبدیل شده است و هرروزه شاهد اغتشاشات و حملات تروریستی و سیاسی در سراسر جهان هستیم. این جرائم به شدیدترین شکل توسط برخی حکومت‌ها پاسخ داده می‌شود و کمتر حکومتی تحمل چنین جرایمی را دارد. لذا کارکرد کیفر در جرائم علیه امنیت، تنها سرکوب و سزادهی است. حقوق کیفری در این مواقع به ابزاری تبدیل می‌شود تا برخی اشخاص و متهمان را از جامعه طرد و حذف کند.

البته هر جرمی ممکن است تا حدودی امنیت را متزلزل نماید اما این تلقی مربوط به مفهوم عام جرائم امنیتی است، لیکن در مفهوم خاص جرائم امنیتی جرایمی هستند که به صورت اخص ارزش‌هایی که شاخصه امنیت به شمار می‌روند را نشانه رفته‌اند و سعی در تزلزل و نابودی آن دارند (کوشکی و عزیزاده سرشت، ۱۳۹۴: ۱۰۷). لذا جرم علیه حاکمیت جرمی است که مستقیماً علیه موجودیت حکومت واقع شود؛ اما اولین استثناء در همین جا اتفاق می‌افتد. حکومت‌ها نمی‌توانند به یک تعریف کاملاً عینی بسنده کنند و گفته می‌شود حفظ حکومت مستلزم توسعه این تعریف با توسل به یک مفهوم ذهنی است. مطابق این گسترش مفهومی، نه تنها جرمی که ضررش مستقیماً متوجه حکومت باشد جرم علیه امنیت است، بلکه هر جرمی که با این هدف یعنی انگیزه آسیب رساندن به موجودیت حکومت واقع شود نیز جرم علیه امنیت محسوب می‌شود ولو زیان دیده مستقیم آن حکومت نباشد (یزدیان جعفری، ۱۳۹۵: ۶۰). به همین دلیل، در تعریف جرم علیه امنیت اتفاق نظر وجود ندارند و قانونگذار هم آن را تعریف نکرده است. واضح است که عنوان جرائم علیه امنیت کشور عنوانی کلی است که شامل جرائم متعددی می‌شود. جرائم علیه امنیت کشور به دو دسته جرائم علیه امنیت مردم (جامعه) و جرائم علیه امنیت حکومت تقسیم بندی می‌گردد. در حقوق ایران، جرم محاربه مصداق بارز جرائم علیه امنیت مردم و جرایمی چون بغی و جاسوسی از جرائم علیه امنیت حکومت هستند. در این مقاله تاکید بر جرائم علیه امنیت حاکمیت است هر چند جرم محاربه نیز مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

از نظر ما می‌توان جرائم علیه امنیت حاکمیت را از منظر جرم شناختی به دو دسته کلسیمی و فسفری تقسیم بندی نمود. جرائم محاربه و اقدامات تروریستی که عنصر خشونت و استفاده از سلاح را دارند از جرائم علیه امنیت کلسیمی و جرایمی چون تشکیل دسته و گروه، جاسوسی و فعالیت تبلیغی علیه نظام که با استفاده از ترندها و مانورهای غیرخشونت آمیز رخ می‌دهند، از جرائم علیه امنیت فسفری هستند. اما برخی جرائم مانند سوءقصد به جان مقامات و بغی علاوه بر اینکه خشونت آمیز هستند، نیاز به برنامه ریزی و زمینه سازی دقیق قبلی دارند لذا می‌توانند هم کلسیمی باشند و هم فسفری. البته بغی در منابع فقهی همیشه به صورت خشونت آمیز نبوده و



استفاده از سلاح در آن شرط نیست و به معنای خروج از اطاعت امام است لکن قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ بر عنصر خشونت و سلاح در آن تأکید نموده است. به هر حال این مسأله می‌تواند ما را در تعریف جرم علیه امنیت و تفکیک آن از جرائم سیاسی یاری کند. بر این اساس، جرایمی که عنصر مادی آن‌ها خشونت آمیز نبوده و صرفاً گفتاری یا نوشتاری هستند و با انگیزه شرافتمندانه و اصلاح رخ می‌دهند را باید جرائم سیاسی دانست زیرا چنین جرایمی به امنیت حاکمیت نمی‌توانند ضرری برسانند. لذا جرم علیه امنیت هر فعل (نه ترک فعل) مجرمانه‌ای است که با عنصر خشونت مستقیماً امنیت و موجودیت یا استقلال حکومت را مورد هدف قرار داده و قصد متزلزل کردن یا براندازی آن را دارد. پس دو ملاک «عنصر خشونت» و «انگیزه» ملاک اصلی در تفکیک جرائم علیه امنیت و جرائم سیاسی هستند. قانونگذار به جرم سیاسی پاسخ سختی نشان نمی‌دهد اما به جرائم علیه امنیت واکنش شدیدی نشان می‌دهد. با این حال، ممکن است جرمی در عین حال که جرمی علیه امنیت است، همزمان جرم سیاسی هم باشد مانند فعالیت تبلیغی علیه نظام. زیرا نقطه مشترک جرم سیاسی و جرم علیه امنیت کشور این است که هر دو حاکمیت را هدف قرار می‌دهند اما عنصر مادی و انگیزه آن‌ها متفاوت است. حتی ممکن است مرتکب جرم علیه امنیت هم دارای انگیزه شرافتمندانه اصلاح کشور باشد؛ به قول یکی از اساتید: «اگر فرد گلوله‌ای بر آدولف هیتلر می‌زد و جلوی کشته شدن ۴۲ میلیون نفر در جنگ جهانی دوم را می‌گرفت جرم سیاسی انجام داده است پس با این معیار قتل هم می‌تواند سیاسی باشد.» (آخوندی، ۱۳۹۲: ۲). لذا بزه‌کاران علیه امنیت همیشه قصد برهم زدن امنیت و تهدید بقای جامعه را ندارند و در برخی موارد انگیزه‌های شرافتمندانه و اصلاح امور کشور را نیز دارند. به هر حال، قانونگذار با تصویب قانون جرم سیاسی در سال ۱۳۹۵ جرائم سیاسی را از جرائم علیه امنیت صراحتاً تفکیک کرده است. اما موضوع بحث ما در این تحقیق جرائم علیه امنیت می‌باشد نه جرائم سیاسی.

بسیاری از حقوقدانان و جرم‌شناسان معتقدند که شیوه‌های عدالت ترمیمی بیشتر در جرائم علیه اشخاص و اموال کاربرد دارند و در جرائم سازمان یافته و خشونت آمیز و همچنین در جرائم علیه امنیت، عدالت ترمیمی جایگاهی ندارد و تنها شیوه‌های سزاگرایانه و سرکوب‌گرایانه پاسخ می‌دهد (شیری، ۱۳۸۵: ۲۴۰). سیاست کیفری اغلب کشورها هم در قبال چنین جرائم از نوع امنیت مدار است. اما این مسأله نیازمند بررسی و تأمل بیشتری است. موضوع جرائم علیه امنیت، مسأله «امنیت» است. اما سؤال اصلی این است که آیا امنیت مختل شده قابل بازگشت است یا نه؟ با توجه به اینکه برای تحقق عدالت ترمیمی، وجود بزه دیده و همچنین جامعه محلی ضروری است، شاید گفته شود که جرائم علیه امنیت بزه دیده مشخص و خاصی ندارند و طرف مرتکب در این جرائم، خود حکومت است. لذا امکان میانجیگری و سازش نیست چون امنیت کل جامعه برهم

می خورد و مرتکب قصد لطمه زدن به حکومت را دارد و بزه دیده خاصی را در نظر ندارد بلکه کل موجودیت حکومت یا جامعه را هدف قرار می دهد.

به نظر می رسد در جرائم علیه امنیت مرتکب معمولاً سعی در پنهان کردن جرم خود ندارد. لذا کشف و شناسایی جرائم علیه امنیت از نظر مرتکبان آن، مسأله مهمی نیست چون ترس چندانی از مجازات ندارند. زیرا چنین مجرمانی بر اساس یک عقیده یا ایدئولوژی مرتکب جرم می شوند و بر عقیده خود اصرار می ورزند. مطالعه پرونده های مجرمان علیه امنیت می تواند نشانگر این مسأله باشد. لذا با توجه به عدم تأثیر عدالت کیفری سرکوب گرایانه و امنیت مدار در مورد مرتکبان این جرائم و عدم تحقق اهداف اصلی کیفر در کیفردهی آن ها، می توان به دنبال شیوه های عدالت ترمیمی نیز در برخورد با آن ها شد. چون عدالت کیفری سرکوب گرایانه منجر به کاهش جرائم علیه امنیت نشده و چنین جرایمی در حال افزایش است. بر این اساس، مقاله حاضر درصدد پاسخ به این مسأله است که آموزه های عدالت ترمیمی بر چه مبنایی و به چه صورت و تا چه حد می تواند در واکنش به جرائم علیه امنیت کشور نقش و کارکرد داشته باشد. لذا نخست مؤلفه های عدالت ترمیمی با جرائم علیه امنیت تطبیق داده می شود و سپس زمینه های عدالت ترمیمی در جرائم علیه امنیت در آموزه های اسلامی و روش های اجرای عدالت ترمیمی در جرائم علیه امنیت موجب حد و تعزیر بررسی می گردد.

۱. جرائم علیه امنیت در پرتو مؤلفه های عدالت ترمیمی

عدالت ترمیمی فرآیندی است، برای درگیر نمودن کسانی که سهمی در یک جرم خاص دارند تا آنجا که امکان پذیر است تا به طریق جمعی نسبت به تعیین و توجه به صدمات و زیان ها و تعهدات جهت التیام بهبود بخشیدن و راست گرداندن امور، به اندازه ای که امکان پذیر است، اقدام نمایند (زهر، ۱۳۸۳: ۶۲). تونی مارشال در تعریفی مختصر و مفید گفته است عدالت ترمیمی فرایندی است که در آن کلیه کسانی که در خصوص یک جرم خاص سهمی دارند گرد هم می آیند تا به طور جمعی درباره چگونگی برخورد با آثار و نتایج جرم و مشکلات ناشی از آن برای آینده تصمیم گرفته، راه حلی بیابند (غلامی، ۱۳۸۵: ۹).

جرم از منظر این جنبش، تعدی و تعرض به روابط و حقوق انسان های دیگر به خصوص بزه دیده است و در مرحله بعد، تجاوز و تعدی به قوانین دولت است (رایت، ۱۳۸۴: ۲۲). لذا در عدالت ترمیمی جرم اختلافی است میان بزهکار و بزه دیده و رفتاری است علیه ارزش های جامعه محلی. جرم و ایراد خسارت و ضرر به بزه دیده و جامعه محلی سه رکن این عدالت در مفهوم جرم می باشد (نجفی ابرندآبادی، ۸۳-۱۳۸۲: ۱۶۸۰). این طرز تلقی از جرم تا حدودی به تلقی جرم شناسی صلح

جو نیز نزدیک است که جرم را تعرضی علیه حقوق انسانی دیگر می‌داند و لذا جرم یک مسأله خصوصی و قابل حل بین بزه‌کار و بزه دیده است که باید خودشان آن را حل کنند. بنابراین از منظر عدالت ترمیمی، جرائم علیه امنیت را باید بازتعریف کرد. جرم علیه امنیت حاصل اختلال در رابطه یک شخص یا گروه با حکومت یا کل جامعه است. از این منظر، در جرائم علیه امنیت مردم، بزه دیده فرد خاصی نیست بلکه کل جامعه است. لذا مرتکب جرم علیه امنیت مردم، تعرض مستقیمی به یک بزه دیده انجام نمی‌دهد. از این بابت می‌توان گفت مرتکب این جرم، اختلاف و مشکلی با شخص خاصی ندارد. اما در جرائم علیه امنیت حکومت، بزه دیده خود حکومت است نه فرد یا افراد خاص. مرتکب در چنین جرمی، قصد تعرض به کل موجودیت حکومت را دارد. به همین دلیل نمی‌توان گفت که جرائم علیه امنیت از جرائم بدون بزه دیده هستند؛ هرچند بزه دیده این جرائم مانند جرائم دیگر ملموس نیست. از این لحاظ، جنبه کاملاً عمومی داشتن این جرائم هم قابل پذیرش نیست چون جرائم علیه امنیت به منافع حاکمیت لطمه وارد می‌سازند و نوعی اختلاف بین بزه‌کار و حکومت است.

سه مؤلفه اصلی عدالت ترمیمی عبارت‌اند از: جبران خسارت، احیا و شرمساری بزه‌کار و مشارکت جامعه مدنی در فرآیند کیفری؛ که در ادامه، جرائم علیه امنیت با تاکید بر این مؤلفه‌ها بررسی می‌شود.

مؤلفه اول عدالت ترمیمی، اعاده وضع سابق از طریق جبران خسارت و بهبود آنچه نقض شده از طریق توجه به نیازهای بزه دیدگان است. این عدالت در پی بازسازی و ترمیم روابط بزه‌کار و بزه دیده و جامعه محلی و در نهایت، ایجاد سازش بین آنهاست. اما تحقق هدف، مستلزم توجه به ماهیت جرم ارتکاب یافته نیز هست.

در واقع هدف عدالت ترمیمی، خنثی کردن و از بین بردن آن چیزی است که اتفاق افتاده است. یعنی جبران و اعاده وضع سابق. اما در بسیاری از جرائم این کار عملاً ممکن نیست. بزه دیده قتل نمی‌تواند به زندگی بازگردد، بزه دیده تجاوز جنسی نمی‌تواند اعاده وضع سابق شده و به وضعیت قبل از تجاوز برگردد و مرتکب خیانت به همسر نمی‌تواند عملش را جبران نماید (Pemberton, 378: 2014). در چنین جرایمی اعاده وضع سابق ممکن نیست و نمی‌توان به گذشته برگشت و آن کار را انجام داد. بزه دیده هم یا در دسترس نیست و یا مایل به سازش نیست. بنابراین، از دیدگاه بسیاری از مردم، باید به این جرائم با شیوه سزادهی واکنش نشان داد همان چیزی که کانت در مکتب عدالت مطلق به آن اشاره کرده است. چون مجرم مستحق کیفر است. لذا در این جرائم، اکثر بزه دیدگان یا مردم صرفاً با مجازات و تنبیه سخت مجرم آرام و ارضا می‌شوند.

اما از طرفی می‌توان گفت هر چقدر جرم ارتكابی شدید باشد، همانقدر هم نیاز به جبران خسارت و بازسازی است. لذا شدت جرم دلیلی بر استثناء کردن بزه دیدگان و بزهکاران از پتانسیل‌های ترمیمی نیست. در نتیجه، عدالت ترمیمی در جستجوی پاسخگویی کامل و مستقیم و بازگرداندن وحدت و هماهنگی به آن چیزی است که در نتیجه جرم گسسته شده است. چون جرم موجب گسستگی در جامعه محلی می‌شود. همچنین در جستجوی تقویت جامعه محلی جهت پیشگیری از جرم در آینده است.

از طرفی هدف کیفردهی به جرائم علیه امنیت، بیشتر حفظ امنیت کشور می‌باشد تا منافع اساسی مردم در زمینه‌های مختلف سیاسی و فرهنگی و اقتصادی بهتر تأمین شود. اما در تعریف امنیت هم اتفاق نظر وجود ندارد. سیاستگذاران از آنکه این مفهوم را مبهم و نامشخص نگه دارند، خوشحال هستند چرا که در حمایت از اهداف متنوع، بهتر می‌توان بدان تمسک جست. حکومت‌ها با کیفردهی به جرائم علیه امنیت درصدد سرکوب و طرد مرتکبان به خاطر حفظ امنیت کشور هستند. حکومت‌ها تصور می‌کنند هیچ کس نباید به آن‌ها کوچک‌ترین تعرضی کند چون قدرت مند هستند.

در این راستا، حقوق کیفری در قالب جرائم علیه امنیت دولت از دو طریق عمده همواره راهی را برای حذف برخی از شهروندان از فرآیند خلق و تغییر فرمانروایی سیاسی و سلب حقوق سیاسی آن‌ها بازگذاشته و توجیه کرده است؛ نخست، سلب صلاحیت اخلاقی شهروندان به خاطر عدم پذیرش تکلیف اخلاقی به تبعیت از فرمانروا و دوم، اخراج از شهروندی از طریق سلب تمام یا بخشی از حقوق شهروندی به خاطر نقض تعهد و قرارداد فرضی اجتماعی (محمودی جانکی و امامی آرندی، ۱۳۹۲: ۱۶۹).

به همین دلیل در نگاه نخست، هدف عدالت ترمیمی با هدف کیفردهی به جرائم علیه امنیت کشور همخوانی ندارد. هدف مجازات بزهکاران علیه امنیت، ترمیم و سازش و احیای آنان نیست و قانونگذاران و سیاستمداران به عنوان بزه دیده این جرائم، مایل به ترمیم و سازش نیستند و بیشتر در پی فدا کردن بزهکار برای امنیت کشور هستند. چون معتقد هستند چنین بزهکارانی علیه خود حکومت و نظام حقوقی و قانونی کشور قیام کرده‌اند. لذا توجیه نظام عدالت کیفری برای برخورد امنیت مدار با جرائم علیه امنیت، این است که چون مرتکبان این جرائم درصدد نفی موجودیت نظام و کشور هستند، لذا حکومت هم باید درصدد نفی آن‌ها باشد. به این دلیل، «اصول دادرسی عادلانه نقض می‌گردد و حقوق متهمان چندان رعایت نمی‌شود و برای عبور از محدودیت‌های حقوق کیفری و بهره بردن از امتیازهای حقوق جنگ، «جنگ علیه جرم» شکل می‌گیرد. شکل گیری حقوق کیفری دشمنان و جنگ علیه ترور خصوصاً بعد از حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر با



این رویکرد بوده است. «(صدرتوحیدخانه، ۱۳۸۸: ۴۶۶). این رویکرد معتقد است به خاطر حفظ جان هزار نفر، اشکالی ندارد که صد نفر کشته شوند و یا اینکه به خاطر حفظ امنیت حکومت، اشکالی ندارد که صدها نفر کشته شوند.

دیدگاه مذکور بر این نظر است که کسانی که با علم و آگاهی با نظم حقوقی موجود مخالفانند، حقوق شهروندی و شخص بودن خود را از دست داده‌اند و دولت می‌تواند با توسل به هر ابزاری با آنان بجنگد. این بزهکاران مشمول گفتمان اصلاح و بازپذیری اجتماعی نمی‌شوند. اما در انتقاد به این رویکرد می‌توان گفت اساساً یک کشور با به کارگیری زبان جنگ علیه مجرمین، عملاً علیه خود اعلام جنگ کرده است (غلامی، ۱۳۸۹: ۴۴۵-۴۵۰). فرد یا گروهی که علیه حکومت قیام می‌کنند ممکن است امنیت کشور را برهم بزنند. در مقابل، حکومت هم در مقابلشان قیام کرده و آن‌ها را سرکوب می‌کند. لکن قیام یک حکومت که دارای امکانات و اقتدار زیاد است علیه یک فرد یا گروه، آن هم با شدت عمل، عدالت نیست. اگر تعداد قیام‌کنندگان زیاد باشد و بیش از هفتاد درصد مردم یک کشور علیه حکومت قیام کنند، معنایش این است که حکومت را نمی‌خواهند. (به ویژه اگر حکومت جمهوری باشد) حال حکومت تا کی باید به جنگ با مردم ادامه دهد؟ چنین جنگی در نهایت ممکن است منجر به زوال حکومت شود.

از طرفی هم مقابله به مثل با بزهکاری چون تروریست انتحاری منجر به افزایش آن می‌شود. مبارزه شدید کیفری با اینگونه مجرمان اثر بازدارندگی ندارد. استفاده از نیروی نظامی عظیم در برابر تروریست‌ها، موجب توجه حملات تروریست‌ها خواهد شد و اعضای دیگری هم به گروه آن‌ها خواهند پیوست. اگر فرصتی برای مذاکره با آنان داده شود، ممکن است اهداف خود را از راه‌های صلح آمیز دنبال کنند. پیشنهاد برای مذاکره موجب تحریک به خشونت نمی‌شود بلکه تلاشی برای شکستن دایره شرارت است (M. BOCK, 2007: 155-160).

فرض قانون‌گذاران در جرائم علیه امنیت این است که محدودیت‌های وارده بر حقوق و آزادی‌های مرتکبان آن‌ها با هدف حمایت از حکومت صورت گرفته است، اما این امر نمی‌تواند توجیه مناسبی برای تضييع حقوق و آزادی‌های فردی باشد. چون فقدان تهدید نمی‌تواند تنها شرط لازم امنیت باشد (جعفری دولت آبادی، ۱۳۹۵: ۲۸۱). متهم همیشه متهم است و مجرم همیشه مجرم و به عنوان یک انسان از برخی حقوق اساسی برخوردار است. ضمناً همه جرائم علیه امنیت دارای درجه شدیدی نیستند تا مجرم را از تدابیر ارفاقی محروم کنیم (بیزدیان جعفری، ۱۳۹۵: ۷۸). اصل نهم قانون اساسی ایران نیز مقرر داشته هیچ مقامی حق ندارد به نام حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور آزادی‌های مشروع را هرچند با وضع قوانین و مقررات سلب کند. این اصل به خصوص در قانون آیین دادرسی کیفری باید بیشتر رعایت شود چون قواعد این قانون مقامات را از

سوءاستفاده از قدرت باز می‌دارد و نباید حاوی مقرراتی باشد که حقوق متهم را محدود کند. در جرائم علیه امنیت، متهم در برابر حکومت مقتدر، تنها و بی دفاع است و اتفاقاً در این نوع جرائم که طرف مقابل متهم، حکومت است باید اصل برابری سلاح‌ها بیشتر از سایر جرائم رعایت شود نه اینکه از اصول حقوق کیفری عدول گردد. پس اینکه متهم در پی نفی حکومت است توجیه مناسبی برای برای نفی او نیست. زیرا هیچ گاه اقتدار متهم یا متهمان به اندازه اقتدار حکومت نیست. متهم می‌تواند با هدایت حکومت، اعاده وضع سابق کند و خسارات ناشی از جرم ارتكابی خود را جبران نماید.

بنابراین، برخورد سرکوب گرانه و امنیت مدار با مجرمان نشانه اقتدار و صلاحیت حکومت نیست. بلکه برخورد عادلانه و متکی به اصول حقوقی و انصاف موقعیت حکومت را تثبیت می‌کند. چون حکومتی که در پی حذف مجرمان علیه امنیت است، از آن‌ها ترس دارد و امنیت خود را آنچنان متزلزل می‌بیند که با ارتکاب یک جرم به خطر می‌افتد.

مؤلفه دوم عدالت ترمیمی، احیای بزهکار و ایجاد شرمساری در اوست. لذا عدالت ترمیمی مخالف سرکوب از طریق تدابیر کیفری است و بر بااجتماعی کردن بزهکار تاکید دارد تا درباره جرم ارتكابی خویش بیاندیشد و پشیمان شود. بدین ترتیب، از اهداف اصلی عدالت ترمیمی، پاسخگو کردن بزهکار و الزام وی به قبول خطای خود است. به همین خاطر در اسلام بر عفو در جرم شدیدی چون قتل نیز توصیه شده است. این عدالت احیاگر و شرمسار کننده است که ممکن است موجب اصلاح واقعی گردد. البته در مورد همه مجرمان خصوصاً مجرمان خطرناک نمی‌تواند مؤثر باشد.

در نتیجه باید دید که در مورد مجرمان علیه امنیت، سرکوب کیفری بیشتر مؤثر است یا می‌توان به احیای بزهکار نیز اقدام نمود. نکته مهم در کیفردهی به جرائم علیه امنیت این است که به نظر می‌رسد هیچ یک از اهداف کیفرها از منظر کیفرشناختی تأمین نمی‌شود. مجازات این مرتکبان موجب ارعاب آن‌ها نمی‌شود چون معمولاً ترسی از مجازات ندارند. به همین خاطر به ندرت سعی در پنهان کاری می‌کنند و لذا کشف چنین جرایمی معمولاً به سهولت صورت می‌گیرد. دلایل اثبات این جرائم، بیشتر اقرار یا علم قاضی می‌باشد چون حکومت‌ها که خودشان بزه دیده و طرف دعوی هستند، از طریق دستگاه‌های امنیتی خود به سرعت به کشف و شناسایی چنین جرائم و مجرمانی می‌پردازند. لذا معمولاً نوبت به شهادت شاهدان نمی‌رسد. هدف ارعاب عام هم چندان کارساز نمی‌باشد چون مردم با مشاهده مجازات این مجرمان، ممکن است دچار این تصور گردند که حکومت در حال مخالف کشی است و از مجرم می‌ترسد. ممکن است گفته شود عدم برخورد شدید با مجرمان علیه امنیت موجب تجری دیگران می‌شود. لیکن با وجود سابقه طولانی در مجازات‌های



امنیت مدار برای این مجرمان، باید گفت که سیاست سرکوب و سزادهی برای آنان شکست خورده است چون این برخوردها موجب کاهش این جرائم نشده است. مجازات شدید مجرم را از بین می برد ولی جرم را نه. همچنین هدف سزادهی و اصلاح و درمان نیز نمی تواند تأمین شود چون این مرتکبان معمولاً قبحی برای جرم خود قائل نبوده و به جای اصلاح خود، معتقدند که خود حکومت باید اصلاح شود. بر این اساس ممکن است عدالت از نوع ترمیم بهتر از عدالت از نوع سزادهنده در این جرائم پاسخ دهد.

از دلایلی که نمی توان با جرائم علیه امنیت به ویژه تروریسم از طریق مبارزه کیفری مقابله کرد این است که گروه تروریستی، سرزمین و جمعیت ندارد و لذا ملموس نیست بلکه تروریسم یک ایدئولوژی است. فرماندهی ها و مقرهای گروه القاعده توسط آمریکا نابود شده است اما ایدئولوژی و شبکه اصلی آن نابود نشده است. همچنین تهدید به مرگ و نابودی کسی که می خواهد از جان خود برای رسیدن به اهدافش بگذرد هیچ تاثیری ندارد. به این دلیل، دنیا با سیاست «جنگ علیه تروریسم» امن نشده است (M. BOCK, 2007: 158-159). سیاست «جنگ با ترور» آمریکا موجب پایان یافتن تروریسم در عراق نشده است. دولت انگلستان هیچ گاه ارتش جمهوری خواه ایرلند را از بین نبرد، دولت اسپانیا نتوانست جنبش آزادی بخش باسک را نابود کند، روس ها نتوانستند شورشیان چچن را از بین ببرند، کلمبیایی ها مخالفان خود را از بین نبردند. در نتیجه، جنگ علیه تروریسم ابداً پایان نخواهد یافت چون جنگ با منطق تشدید پیش می رود و اگر یک شکل از تروریسم را ریشه کن کنیم، خواهیم دید در یک قالب دیگر از جایی دیگر سر برمی آورد (میرمحمدصادقی و قدیری بهرام آبادی، ۱۳۹۴: ۳۵). بر این اساس بهتر است با ایدئولوژی ها به جنگ رفت و این کار نیازمند فعالیت های فرهنگی و مذاکره و گفتگو و آگاه سازی است که می تواند زمینه ای برای عدالت ترمیمی باشد. چون جنگ با جرائم علیه امنیت موجب تشدید این جرائم از طرف دیگر می شود.

مؤلفه سوم عدالت ترمیمی، مشارکت جامعه مدتی در فرآیند کیفری است. عدالت کیفری سنتی همراه با رسیدگی رسمی قضایی است و دولت در قالب قوه قضاییه به عنوان نماینده جامعه و بزه دیده، بزهکار را مجازات می کند اما در عدالت ترمیمی بزه دیده و جامعه محلی در فرآیند رسیدگی نقش فعال دارند. لذا عدالت مردمی است. حال اگر بخواهیم جرائم علیه امنیت را با رویکرد ترمیمی حل و فصل کنیم، بزه دیده کسی نیست جز خود دولت و دستگاه های قضایی کشور. یعنی شاکی، بزه دیده و قاضی خود حکومت است. به این دلیل ممکن است بی طرف نباشد.

با عنایت به اینکه جرائم علیه امنیت و جرائم سیاسی هردو حکومت را هدف قرار می دهند بد نیست به نهاد هیات منصفه در جرائم سیاسی اشاره کنیم که می تواند نماد ترمیمی بودن عدالت در

رسیدگی به این جرائم باشد.. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران هیات منصفه را برای جرائم سیاسی پیش بینی نموده است و اینکه در جرائم سیاسی، وجود هیات منصفه ضروری است نشانگر ترمیمی بودن عدالت و مشارکت جامعه محلی در فرآیند دادرسی است. هرچند هیات منصفه چندان صلح و سازش برقرار نمی‌کند اما به هر حال در مورد عمل متهم داوری می‌کند و متهم سیاسی را از ضایع شدن حقیقت در برابر حکومت مقتدر مانع می‌شود و حکومت نمی‌تواند متهم را پشت درهای بسته محاکمه کند.

از آنجا که قوه حاکمه و نظام سیاسی مملکت، هدف مستقیم مجرم از ارتکاب جرم است بدیهی است که قوه حاکمه تلاش خود را مصروف محکوم ساختن مرتکب خواهد نمود. بنابراین خوف اینکه قوه حاکمه از طرق مختلف نفوذ نماید، احراز موضوع در این جرائم بر صلاحیت هیات منصفه قرار داده شده است تا آزادی و استقلال فرد را در نظر گیرد. این موجب احیای عدل و مانع مفاسد و دیکتاتوری‌ها می‌شود (مشهدی و دیگران، ۱۳۹۱: ۴۶). لذا هیات منصفه حافظ آزادی‌های شخصی بوده و مانع شدت عمل قوه قضاییه است و آن را به راه اعتدال رهنمون می‌سازد. پس ضروری است به چنین جرایمی توسط افراد عادی جامعه و غیرمتخصصان رسیدگی گردد که برداشت آن‌ها برداشت اکثریت خاموش است (شاملو، ۱۳۷۵: ۱۷۶). هرچند اشاره گردید که جرم سیاسی از جرم علیه امنیت جداست، اما به هر حال هر دو حکومت و نهادهای آن را هدف قرار می‌دهند و از این بابت وجه مشترک دارند اما در عنصر مادی و عنصر روانی با هم متفاوت‌اند. البته گفته شده در جرم سیاسی انگیزه اصلاح وجود دارد که این در قانون جرم سیاسی مصوب ۱۳۹۵ نیز مورد تاکید قرار گرفته است اما مرتکب جرم علیه امنیت قصد تخریب و ضرر رساندن و براندازی حکومت را دارد. ولی این مانعی نیست تا جامعه مدنی در مشارکت در محاکمه مجرمان علیه امنیت نقشی نداشته باشد چون این مجرمان نیز در تصور خودشان ممکن است قصد اصلاح و انگیزه‌های شرافتمندانه ای داشته باشند و خواهان احیای آرمان‌های واقعی نظام و جلوگیری از منحرف شدن نظام در جهت حفظ حقوق مردم باشند. حال که در جرائم سیاسی نهاد هیات منصفه فعالیت دارد و عدالت قدری ترمیمی می‌شود، چرا در جرائم علیه امنیت که مرتکب معمولاً با عقیده خاصی مرتکب جرم می‌گردد عدالت ترمیمی اجرا نشود؟

با توجه به آنچه گفته شد، رویکرد ترمیمی به جای اینکه با تکیه صرف بر مجازات، به تعارضات و اختلافات موجود میان بزه دیده و بزه‌کار به ویژه در مواردی که روابط و مناسبات انسانی نزدیکی بین آن‌هاست دامن بزند، سعی در حل و گشودن گره تنازع و تعارض و عدم تفاهم میان بزه دیده و بزه‌کار دارد و می‌خواهد بزه‌کار را به صورت مستقیم مورد خطاب قرار داده و وی را با جامعه و مقامات دستگاه عدالت کیفری آشتی دهد و سوء تعبیرها و کدورت‌ها را بزدايد (عباسی، ۱۳۸۲:

۹۹). جرائم علیه امنیت نیز در بیشتر موارد نتیجه گسست بین مجرم و نظام حاکمه است و ناشی از اختلاف نظر بین این دو یا سوء تفاهمات می‌باشد. پاسخ شدید کیفری به جرائم علیه امنیت حاکمیت این گسست را بیشتر و بیشتر کرده و موجب دوری مردم و حکومت از یکدیگر شده و در نهایت، مرتکب حذف و طرد می‌شود. اما اگر بتوان راهی برای نزدیک شدن مرتکب و حکومت به همدیگر و کنار آمدن آنان باهم یافت، حکومت استمرار می‌یابد و حقوق مرتکب نیز رعایت می‌گردد.

۲. زمینه‌های عدالت‌ترمیمی در جرائم علیه امنیت در آموزه‌های اسلامی

هرچند در اسلام بر حفظ امنیت کشور و مقابله با تهدیدات خارجی و داخلی و جهاد در برابر دشمن تاکید شده است، اما همانطور که در ادامه این مبحث بررسی می‌شود، از سیره حضرت علی (ع) در برخورد با بغات می‌توان ترمیمی بودن عدالت در واکنش به آن‌ها را استنباط کرد. البته ایشان در جرائم علیه امنیت مردم و آسایش عمومی مانند محاربه مدارای چندانی نداشتند اما در جرائم علیه حاکمیت سیاسی، توسل به شیوه‌های قهرآمیز را به عنوان آخرین راه حل انتخاب می‌نمودند.

در نظام سیاسی اسلام، عدالت و امنیت مایه تأیید و تقویت یکدیگرند و امام علی (ع) برای رسیدن به امنیت، از عدالت ورزی عقب‌نشست. افراد جامعه هنگامی که از امنیت شخصی و عمومی و اجتماعی‌شان از جانب دولت اطمینان یافته‌اند، به امنیت سیاسی هم دست یافته‌اند و این امر زمانی است که افراد صرف نظر از نژاد و دین و قوم و زبان به صورت برابر در حمایت قانون قرار گیرند (گرم‌آبدشتی، ۱۳۹۳: ۹-۲۵). لذا عدالت در قیاس با امنیت از ارزش برتری برخوردار است چون نظام‌های امنیتی بدون توجه به عدالت ممکن است استقرار یابند، اما استمرار نیافته و رو به زوال می‌گذارند. در مقابل، نظام‌های عادلانه لاجرم به استقرار و استمرار امنیت منتهی می‌شوند. پس عدالت چنان است که درون آن «امنیت واقعی» قابل تکوین و استقرار است. امام علی (ع) نیز بر اهمیت عدل در حکومت تاکید کرده است (افتحاری، ۱۳۸۸: ۶۴-۶۵). در اهمیت عدالت در بقای حکومت‌ها هم نص مشهور «الملک یبقی مع الکفر و لایبقی مع الظلم» (مجلسی، ۱۴۰۴: ۳۰۵). گویاترین بیان است. لذا نباید با چشمان بسته تنها به دنبال امنیت بود و به خاطر حفظ امنیت، عدالت را زیر پا گذاشت.

حضرت علی (ع) در برابر مخالفان، تلاش زیادی در رفع شبهه و اختلافات انجام داد و بیان کرد که خوارج برادران ما هستند که علیه ما شورش کردند. ایشان با تاکید بر آزادی بیان و عقیده مخالفان، تحمل و مدارا، بر پیشگیری و صلح توجه ویژه داشت. لذا حقوق کیفری اسلامی با توجه به راهبرد کلان برادری مسلمانان، توصیه اکید بر حل منازعه از طریق صلح، مدارا و عدم توسل به خشونت دارد تا شورش و بغی فرونشاندن شود (آقابابایی، ۱۳۹۵: ۳۲). از نظر فقهی باغیان مجرمان



سیاسی هستند چون دارای «تأویل» و شبهه‌اند یعنی به دلیل شبهه ای که برایشان پیش آمده در برابر حاکم اسلامی قیام می‌کنند. اما وظیفه حاکم در مرحله اول رفع و دفع شبهه است و حق ندارد در مرحله اول و بدون پاسخگویی به شبهات اقدام به سرکوب باغیان نماید چنانکه حضرت علی (ع) در مقابل خوارج چنین کرد و همچنین آن‌ها را از حق عبادت، امنیت و بیت المال محروم نکرد (آقابابایی، ۱۳۸۵: ۱۱۸-۱۱۹). لذا وجود دگراندیش و مخالف سیاسی در حکومت آن حضرت به رسمیت شناخته شده است. خوارج قبل از قیام حق ترویج و تبلیغ عقاید و حق برگزاری تجمع از طرق مسالمت آمیز را داشته‌اند. در اثنای قیام و بعد از آن نیز سیره آن حضرت پرهیز از قلمع و قمع آن‌ها و خودداری از تعقیب فراریان و مصادره اموال آنان بوده است که به امتیازات مجرمان سیاسی در قوانین موضوعه امروز شباهت دارد.

به همین دلیل فقیهان شیعه آگاهانه موضوع حد محاربه را از بغی تفکیک کرده‌اند. وجود تأویل و انگیزه ای که از طرف باغیان مطرح شده است، مدرک اصلی تفاوت میان بغی و محاربه است. شیخ طوسی تأکید کرده که امام نه تنها باید در رفتارهای مسالمت آمیز با مجروحان و اسیران و فراریان دقت کند، باید مراقب رفتار نیروهای تحت امر خود هم باشد. حاکم و دولت باید به مطالبات و خواسته‌های شورشیان توجه کنند و برای رفع شبهه مورد نظر عمل نمایند (طوسی، ۱۳۹۳: ۲۷۵).

مسأله دیگری که در آیات و روایات متعدد مورد تأکید قرار گرفته است، «اصلاح ذات البین» است. به ویژه آیه ۹ سوره حجرات که به بغی اشاره دارد. طبق این آیه در مواقعی که اختلاف منجر به جنگ و درگیری نشده است و در حد مشاجره و بگومگو است، باید بین دو گروه سعی در اصلاح و آشتی و صلح کرد. لذا در سایه رفع خصومت‌ها و اختلاف‌ها در جامعه امنیت برقرار می‌شود و بزهکار هم خود را مطرود از جامعه ندانسته و احساس همبستگی می‌کند. اصلاح ذات البین از منظر امام علی (ع) برتر از نماز و روزه هم می‌باشد و حتی بودجه ای از بیت المال باید برای آن اختصاص داده شود. این موجب جبران خسارت‌ها و مشارکت جامعه محلی و نهایتاً پیشگیری از جرم می‌شود (نجفی ابرندآبادی، شادمان فر و توجهی، ۱۳۸۷: ۲۰۰-۲۰۵). بر این اساس یافتن ریشه‌های اختلافات بین اشخاص و حکومت توأم با صبر و حوصله می‌تواند منجر به برگرداندن وضعیت سابق توسط مجرمان امنیتی گردد و مسأله اصلاح ذات البین جلوه ای از عدالت ترمیمی در اسلام است. از طرفی دیگر اسلام بر مسأله «شفاعت» هم تأکید کرده است که به معنی تلاش برای ایجاد صلح میان دو یا چند نفر است. اما دامنه شفاعت در حق الناس از حق الله گسترده است و روایاتی هم شفاعت در حدود را منع کرده‌اند. لیکن شفاعت نکوهیده شفاعتی است که مصداق و نمونه تضییع حق باشد نه هر شفاعتی. با توجه به این که قرآن مجید شفاعت نیکو را به طور مطلق

پذیرفته و بدان ترغیب نموده است، لذا برای عدم پذیرش شفاعت نیکو و پسندیده، به دلیل و حجتی استوار نیازمندیم. اصل بر مطلوبیت و استحباب شفاعت نیکوست. در شفاعت در مواردی باید به وضع روحی بزهکار و حالت توبه و ندامت وی هم توجه کرد (نوبهار، ۱۳۹۲: ۱۲۳-۱۲۶). همچنین در اسلام بر احیای نفس تاکید شده است. منظور از احیای نفس نجات دادن انسان‌های بزهکار، بزه دیده و یا کسانی است که در معرض خطر بزهکاری یا بزه دیدگی قرار گرفته‌اند. در ادبیات و منابع فقهی و روایی ما، احیای نفس بیشتر به معنای باز داشتن مجرم از جرم، یعنی ضلالت و گمراهی و هدایت او به راه راست آمده است. گاهی احیای بزهکار از طریق عفو و بخشش و نکشتن او صورت می‌گیرد زمانی هم احیای بزهکار از طریق اعاده حیثیت و حقوق اجتماعی به وی صورت می‌گیرد که در نتیجه آن ممکن است بزهکار به صورت شهروندی مطیع قانون درآید (رحیمی نژاد، ۱۳۸۹: ۷۸-۷۹). این مسائل نشانگر توجه اسلام به رویکردهای ترمیمی و احیای بزهکار از طریق سازش و عفو است.

بدین ترتیب در مجموع می‌توان گفت سیاست جنایی اسلام و آموزه‌های اسلامی و سیره امام علی (ع) در برخورد با جرائم علیه حاکمیت سیاسی (بغی) مایل به رویکردهای امنیت مدار نیست و درصدد اعطای فرصتی به باغیان برای تفکر و به راه راست هدایت شدن است.

۳. امکان سنجی روش‌های عدالت ترمیمی در جرائم علیه امنیت کشور

عده ای از حقوقدانان معتقدند که رویکرد عدالت ترمیمی فقط در جرائم علیه اشخاص و اموال ممکن است. زیرا این جرائم لطمه به روابط انسانی و ایراد ضرر به دیگری است و جبران خسارت تنها در این جرائم امکان پذیر است اما در جرائم شدید و خطرناکی که امنیت جامعه را برهم می‌زنند عدالت ترمیمی جایگاهی ندارد.

بدین ترتیب برخی معتقدند در مورد جرائم حدی علیه امنیت چون محاربه و افساد فی الارض به دلیل آن که این جرائم اساس امنیت جامعه را مورد تعرض قرار داده‌اند و مخل امنیت و آسایش عمومی مردم می‌باشند، قانون گذار محلی برای عفو صاحب حق در نظر نگرفته است و گرایش قانون گذار اسلامی توجه به مصلحت‌های اجتماعی بوده است و این جرائم را غیرقابل عفو و مصالحه قلمداد کرده است. البته جنبه‌های حق الناسی این جرائم بین طرفین قابل مصالحه و سازش یا میانجیگری است (جانی پور و قریب، ۱۳۹۶: ۲۴۲). اندیشمندان حقوق کیفری معتقدند در جرائم مهم تروریستی، خشونت آمیز، سازمان یافته و نظایر آن، کماکان به عدالت سزادهنده نیاز است و فرآیندهای ترمیمی کارایی ندارد و منجر به افزایش بزهکاری در جامعه می‌گردد (شیری، ۱۳۸۵: ۲۴۰).

تنها دلیل آن‌ها این است که چنین جرایمی امنیت جامعه را برهم می‌زنند لذا مرتکبان آن باید حذف شوند. اما به نظر می‌رسد جرائم علیه امنیت خود معلول عوامل مختلف سیاسی و اجتماعی است و خود حکومت‌ها در ارتکاب آن‌ها بی‌تقصیر نیستند. از منظر بزه دیده شناسی هم گاهی خود بزه دیده به اندازه یا حتی بیش از مجرم مقصر است. حکومت‌های ناعادلانه که فضای خفقان‌آوری را به ارمغان می‌آورند، خود موجب ناامنی هستند و در نهایت، بزه دیده واقع خواهند شد. از طرفی هم برخورد شدید و امنیت مدار به چنین جرایمی ممکن است منجر به ناامنی‌های بیشتر و گسترده‌تر شود. چنین حکومت‌هایی با خلط دو مفهوم جامعه امن و جامعه امنیتی در برخی موارد موجب می‌شوند برای ایجاد امنیت، ناامنی ایجاد شود و توجه به عدالت کم رنگ‌تر شود. امنیت بدون آزادی به خفقان می‌انجامد. امنیتی شدن فضای جامعه موجب کینه مردم و منتقدان و برچسب زنی آن‌ها شده و هیچ کس نمی‌تواند انتقاد کند و در نتیجه، فساد گسترش می‌یابد. در نتیجه، توافق و صلح با حکومت قدرتمندی که خود مردم آن را به وجود آورده‌اند، باید آسان‌تر از صلح با انسان‌های عادی باشد که گاه از روی جهل حاضر به صلح نیستند.

نکته مهم اینکه امنیت چیزی نیست که نتوان دوباره آن را به جامعه بازگرداند. وضعیت ناامنی که محارب ایجاد کرده است، تا ابد ناامن نخواهد ماند. لذا اعاده وضعیت سابق امن امکان پذیر است و مجرم باید با جبران عمل خود، برای آن تلاش کند. برعکس، در جرمی چون قتل و تجاوز جنسی، اعاده زندگی یا حیثیت بزه دیده ممکن نیست. بدین ترتیب، بزه‌کار علیه امنیت برای همیشه امنیت را از بین نمی‌برد پس لازم نیست برای همیشه از جامعه حذف شود.

۱.۳. در جرائم حدی علیه امنیت

عده ای معتقدند اگر جرمی به شخص و اشخاص معین آسیب رساند، شریعت اسلام به حق خصوصی آن‌ها توجه کرده است. لذا در مورد محاربه اگر ضمن ارتکاب جرم به شخصی آسیبی برسد، جبران حق خصوصی او ضروری خواهد بود و در این مورد حق الناس بر حق الله مقدم است. بنابراین در این گونه موارد سیاست کیفری اسلام با تئوری سزادهی و بازدارندگی سازگاری بیشتری دارد. وضع مجازات‌های سنگین بدنی و ممنوع کردن عفو و تحفیف و فرعی بودن نقش بزه دیده نشانه توجه و اهتمام شریعت به بازدارندگی و سزادهی بزه‌کار می‌باشد (رهامی، ۱۳۸۵: ۱۵۵). همانطور که اشاره گردید، ظاهراً تنها در دو جرم قذف و سرقت رویکردهای ترمیمی ممکن است چون حق الناس بوده و بزه دیده معینی دارند. در مورد سایر جرائم موجب حد مانند مصرف مسکر و سب النبی و جرائم جنسی روش‌های ترمیمی امکان پذیر نیست چون جرائم بدون بزه دیده هستند و پیوند محکمی با ارزش‌ها و هنجارهای جامعه اسلامی دارند.



اما در مورد جرم محاربه باید گفت بزه دیده این جرم عموم مردم جامعه است. لذا محارب می‌تواند امنیت مختل شده در جامعه را به همان جامعه بازگرداند و برای این کار مردمی که امنیت آن‌ها مختل شده است می‌توانند با وی گفتگو کنند و میانجی‌گر هم داوری کند. در فقه اسلامی و قانون مجازات اسلامی (تبصره ۱ ماده ۱۱۴) توبه محارب قبل از دستگیری یا تسلط بر او موجب سقوط حد دانسته شده است که این امر امکان احیای محارب را از طریق مذاکره و سازش فراهم می‌سازد و نشانگر تمایل اسلام به نفی عدالت سزادهنده در مورد محارب است. پس مجازات محاربه هم می‌تواند شدید یا خفیف باشد که باید به تأثیر عمل محارب توجه کرد. اگر شدت و قبح عمل محارب زیاد باشد و موجب خسارات فراوانی گردد، می‌توان از کیفرهای شدید مانند قتل و صلب و قطع دست و پا استفاده نمود اما اگر شدت عمل وی آنچنان زیاد نباشد، لازم نیست همیشه برای محاربه از رویکردهای امنیت مدار استفاده کرد. خصوصاً اینکه کیفرهای چهارگانه محاربه تخییری و در دست قاضی می‌باشد و قاضی باید به میزان شدت و خسارات عمل محارب توجه نماید.

ماده ۲۸۰ قانون مجازات اسلامی مقابله با محارب با استفاده از اسلحه را تجویز نموده است. در نگاه اول، قانونگذار با تجویز مقابله به مثل با محارب، مایل به گفتگو و سازش با آن‌ها نیست. اما به نظر می‌رسد از این نحوه مقابله و کشیدن اسلحه باید بتوان به عنوان فرصتی برای آغاز نوعی گفتگو و رویارویی بین مردم و محارب استفاده کرد تا عملاً جامعه مدنی درگیر مسأله شود. این مسأله بدین نحو می‌تواند حل شود که مردم قبل از دستگیری و تسلط بر محارب، سعی در توبه کردن وی نمایند تا محارب از عمل خود دست بکشد که این کار نیازمند گفتگو و مذاکره با اوست. اما اگر گفتگو مؤثر نباشد، می‌توان به عنوان راه آخر با محارب از طریق سلاح مقابله به مثل کرد.

البته با توجه به اینکه محاربه با جرائم تروریستی شباهت دارد، باید گفت قربانیان چنین جرایمی باید خسارتشان به طور عادلانه و مناسب و در اسرع وقت جبران گردد. در این زمینه برخی کشورها مانند فرانسه و اسپانیا قوانین خاصی برای برنامه‌های جبران خسارت برای قربانیان تروریسم تصویب کرده‌اند. برخی کشورها هم فقط قوانین عام جبران خسارت را دارند که این جرائم را هم شامل می‌شود. رویارویی و برقراری ارتباط مجرمان و بزه دیدگان به طور مستقیم یا غیرمستقیم در این راستا مهم است. (The European Forum for Restorative Justice, 2006: 9-11)

در مورد جرم افساد فی الارض لازم به ذکر است که ماده ۲۸۶ قانون مجازات اسلامی هفت عنوان مجرمانه را بیان کرده است که از میان آن‌ها، برای جنایت علیه تمامیت جسمانی افراد و نشر اکاذیب می‌توان از رویکردهای ترمیمی استفاده کرد چون این جرائم بزه دیده معینی دارند و جبران خسارت بزه دیده در مورد آن‌ها آسان‌تر است. اما برای اعمالی چون پخش مواد سمی و میکروبی که نوعی اکوساید است و اشاعه فساد و فحشا، عدالت ترمیمی به سختی قابل پذیرش است. اما به نظر می‌رسد حتی در این نوع جرائم هم اعمال عدالت ترمیمی از مدل پیشینه خواه غیرممکن

نیست. چون «هدف عدالت ترمیمی حمایت از منافع بزه دیده است. رویکرد ترمیمی به کیفر مستلزم توجه به نیازها و دغدغه‌های بزه دیده است لذا جبران خسارت و توجه به نظرات بزه دیدگان و صدمات وارده به آن‌ها در اخذ تصمیمات توسط دادگاه می‌تواند مناسب باشد تا مجرم نظم مختل شده را به جامعه بازگرداند» (غلامی و رستمی غازانی، ۱۳۹۲: ۶۰). اما مسأله این است که شاکی و بزه دیده اولیه جرم افساد فی الارض خود حاکمیت است. مردم هم می‌توانند بزه دیده ثانویه جرم باشند. جرایمی چون علیه تمامیت جسمانی و نشر اکاذیب در حالت عادی قابل گذشت هستند اما در صورت گسترده و وسیع بودن، تبدیل به جرائم عمومی می‌گردند و بزه دیده و شاکی آن‌ها حکومت خواهد بود. صرف نظر از ایرادات فقهی این ماده، فرآیندهای ترمیمی آنچنان نمی‌تواند برای این ماده مؤثر باشد. جرمی چون اخلاف در نظام اقتصادی کشور و اشاعه فساد و فحشا رابطه محکمی با ارزش‌ها و هنجارهای نظام اسلامی دارد و بزه دیده در این مسأله مطرح نیست.

در مورد بغی لازم به ذکر است که در آیه ۹ سوره حجرات، قبل از امر به جنگ با گروه باغی، دستور به صلح داده شده است، بنابراین حکومت اسلامی قبل از برخورد با باغیان، ابتدا باید به حل مسالمت آمیز اختلاف اقدام کند. با توجه به رفتار حضرت علی (ع) در جنگ جمل روشن می‌شود که قبل از جنگ و قتال با بغات باید به ارشاد و راهنمایی آن‌ها پرداخت و بنابراین قبل از ارشاد، قتال با بغات جایز نیست. چون احتمال بازگشت و پشیمانی باغیان وجود دارد. اما اگر بعد از ارشاد و هدایت باغیان، آنان بر قصد خود پافشاری نموده و به اطاعت از امام عادل گردن ننهاندند، نوبت به برخورد با آن‌ها می‌رسد (رحیمی نژاد و صفرخانی، ۱۳۹۳: ۱۲۳). لذا از شرایط جنگ با بغات این است که در تشخیص خود نسبت به حقانیت حکومت حاکم دچار اشتباهی شده باشند و ارشاد آنان از راه بحث و اقامه حجت و دلیل ممکن نباشد و حاکم برای دفع آنان نیاز به جنگ داشته باشد (مرعشی شوشتری، ۱۳۷۶: ۶۸). در این خصوص شیخ طوسی گفته است: جنگ با بغات جایز نیست تا اینکه امام کسی را برای مناظره و جستجوی علت مخالفت، نزد آن‌ها بفرستد تا اگر حقشان ترضیح شده است آن را ترمیم کند و چنانچه شبهه ای داشتند بر طرف نماید. اگر دست از قیام برداشته که مطلوب حاصل شده است و گرنه با آنان می‌جنگند (طوسی، ۱۳۸۷: ۲۷۱). بنابراین امام خود مایل به مذاکره و سازش با باغیان می‌باشد تا شبهات برطرف شده و روابط ترمیم گردد.

علاوه بر آن، در بغی لزوماً قیام مسلحانه رخ نمی‌دهد و اگر این دسته از باغیان قابل ارشاد و هدایت باشند، نباید متعرض آن‌ها شد. اما اگر قیام مسلحانه کردند و دارای سرپرست و حکومت مستقلی بوده و برای نظام خطرناک باشند، حاکم با آن‌ها برخورد می‌کند و می‌تواند در حبس نگه دارد و فرصتی برای توبه هم برای آن‌ها داده شود (مرعشی شوشتری، ۱۳۷۶: ۷۰). لکن آنچه در منابع فقهی به عنوان مجازات باغیان (قتال) ذکر شده است، در واقع مجازات نیست بلکه اقدامی

دفاعی برای دفع آنان و وادار کردنشان به اطاعت از حکومت اسلامی است. به نظر می‌رسد قانونگذار در ماده ۲۸۷ قانون مجازات اسلامی، احکام دفاعی بغی را با احکام کیفری اشتباه گرفته و قتل باغی در مقام دفاع و مقابله را به عنوان کیفر در نظر گرفته و به همین علت آن را در باب حدود پیش بینی کرده است. همچنین مسلمان بودن باغیان شرط است که قانون به آن توجه نکرده است همچنین لازم به ذکر است موضوع جرم بغی، حکومت اسلامی است و در حکومت اسلامی هم حاکم باید عادل باشد. به عبارتی، قربانی جرم بغی امام عادل است لذا امام غیرعادل نمی‌تواند طرف مقابل باغیان باشد (رحیمی نژاد و صفرخانی، ۱۳۹۳: ۱۲۶). پس شورش علیه حاکم ظالم بغی محسوب نمی‌شود و شورشیان برای برقراری عدالت حق قیام دارند. با عنایت به این مطلب، مرتکبان بغی در برخی موارد انگیزه‌های شرافتمندانه و قصد اصلاح حاکمیت را دارند و در واقع خود حاکمیت را موجب ناامنی جامعه می‌دانند لذا تصور می‌کنند با تغییر حکومت، امنیت و عدالت می‌تواند در جامعه برقرار شود.

با توجه به آنچه گفته شد، مقرر نمودن سیاست کیفری امنیت مدار و کیفر شدید اعدام در قانون مجازات اسلامی برای باغیان، مغایر با آموزه‌های اسلامی است. بغی طبق اصول حقوقی و پیشینه تاریخی آن، مصداقی از جرم سیاسی است. لذا قانونگذار باید جنبه سیاسی برای آن قائل می‌شد و تخفیف‌هایی برای باغیان در جهت صلح و سازش و رفع شبهات در نظر می‌گرفت تا مخالفان جذب حکومت اسلامی شوند نه اینکه طرد شوند. همچنین بغی یک جرم موجب حد نیست و در منابع فقهی هم در بخش حدود بحث نشده است بلکه ممکن است یک جرم تعزیری محسوب گردد و در تعزیرات هم مجازات به حد اعدام نمی‌رسد. طبق اصل چهارم قانون اساسی باید شرع و سیاست کیفری اسلام و روش پیشوایان دین را در این زمینه مورد توجه قرار داد و نمی‌توان ریشه‌های فقهی و تاریخی بغی را کنار گذاشت. پیش‌تر هم گفته شد که باغیان دچار تأویل و شبهه هستند لذا گفتگو با آنان برای رفع شبهه ضروری است؛ همانند برخی گروه‌های تروریستی امروز که جرایمشان ناشی از کج فهمی و بدفهمی از دین و برداشت‌های ناصحیح از متون دینی است.

بنابراین مهم‌ترین راه برای مقابله با خشونت‌های مذهبی که بغی هم می‌تواند از این دسته باشد، رواج گفتمان مذهبی و میان فرهنگی بین کشورها و بین مرتکب و بزه دیده است. باید بدون هیچ اختلافی در دین و قومیت به ترویج صلح روانی پرداخت تا در کنار همدیگر زندگی کرد. اگر بتوان با روش‌هایی، این مجرمان را وادار به تأمل و تحلیل در رفتار خود کرد و سعی در آشنایی صحیح آن‌ها با مبانی دینی نمود، پیشگیری واقعی از این جرائم محقق خواهد شد (میرخلیلی و جلالی، ۱۳۹۵: ۱۰۳-۱۰۴). همچنان که شیوه حضرت علی (ع) در برخورد با خوارج که آن‌ها را برادر دینی خود می‌دانست، چنین بود و جنگ آخرین راه حل بود.

۲.۳. در جرائم تعزیری علیه امنیت

فصل اول کتاب تعزیرات ق.م.آ از ماده ۴۹۸ الی ۵۱۲ به جرائم علیه امنیت داخلی و خارجی کشور اختصاص دارد که می‌توان زمینه‌هایی برای عدالت ترمیمی نیز در این بخش یافت. البته جرم انگاری‌های صورت گرفته در این بخش به صورت امنیت مدار و تهاجمی است. اما به نظر می‌رسد ماده ۵۰۷ و تبصره ماده ۵۱۲ می‌توانند نشانه‌هایی از توافق و سازش مجرم با حکومت باشند که از رویکرد امنیت مدار فاصله می‌گیرد. ماده ۵۰۷ مرتکب را به همکاری با حکومت تشویق می‌کند که نوعی جبران خسارت تلقی شده و می‌تواند موجب نزدیک شدن مجرم امنیتی و حکومت به همدیگر شود. البته این ماده کسی که ریاست و مرکزیت نداشته باشد را معاف از مجازات نمی‌کند. همچنین تبصره ماده ۵۱۲ توبه را محدود به سه ماده ۵۰۸ و ۵۰۹ و ۵۱۲ کرده است که دلیل آن می‌تواند استثنایی بودن نهاد توبه باشد و انتظار توسعه آن به موارد دیگر بی مورد است لکن ملاک انتخاب این سه ماده برای شمول توبه مشخص نیست. همچنین نحوه توبه متهم قبل از دستیابی و نحوه احراز آن قبل از دستیابی نظام، مشخص نیست.

تخفیف مجازات در جرائم علیه امنیت تعزیری از منظر قانون منعی ندارد. از جهات تخفیف مجازات در جرائم تعزیری طبق ماده ۳۸ قانون مجازات اسلامی، اوضاع و احوال خاص مؤثر در ارتکاب جرم مانند انگیزه شرافتمدانه و رفتار تحریک آمیز بزه دیده و کوشش متهم به منظور تخفیف آثار جرم یا اقدام وی برای جبران زیان ناشی از آن است. در جرائم علیه امنیت تعزیری هم ممکن است رفتارهای خود دولت موجب ارتکاب جرم شود و مجرم انگیزه اصلاح داشته باشد. همچنین مجرم می‌تواند برای جبران زیان ناشی از جرم کوشش کند. اما حکم به معافیت از کیفر مقرر در ماده ۳۹ در مورد جرائم تعزیری علیه امنیت ممکن نیست چون این جرائم بالاتر از درجه هفت و هشت هستند. از طرفی هم طبق ماده ۱۸ قاضی مکلف است در جرائم تعزیری به انگیزه مرتکب و شیوه ارتکاب جرم و گستره نقض وظیفه و نتایج زیان بار آن و تأثیر تعزیر بر وی توجه کند. بر این اساس اگر قاضی متوجه شود که تأثیر تعزیر بر مرتکب جرم علیه امنیت چندان مؤثر نیست و شاید موجب برجسب زنی و کینه او شود، باید مجازات را تخفیف دهد و یا به دنبال جایگزین‌های حبس باشد. گاهی مجازات شدید این مجرم خود موجب ناامنی‌ها و اعتراضات دیگر می‌شود.

همچنین طبق ماده ۴۷ قانون مجازات اسلامی، صدور حکم و اجرای مجازات در مورد جرائم علیه امنیت داخلی و خارجی قابل تعویق و تعلیق نیست که واضح است قانونگذار چندان رویکرد ترمیمی را در این جرائم نمی‌پذیرد. لازم است این مسأله مورد تجدیدنظر قرار گیرد تا مجرمان جرائم علیه امنیت از جامعه طرد و حذف نشوند و امکان احیای آن‌ها وجود داشته باشد. چون برخی از این جرائم آنچنان امنیت قوه حاکمه را به خطر نمی‌اندازند و شدید و خطرناک نیستند.



۳.۳. روش‌های اجرای عدالت ترمیمی در جرائم علیه امنیت کشور

نخست باید اشاره گردد که ماده ۸۲ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ میانجی‌گری را صرفاً در جرائم تعزیری درجه شش و هفت و هشت قابل تحقق می‌داند. قانونگذار می‌تواند ماده‌ای را به میانجی‌گری در جرائم علیه امنیت اختصاص داده و شرایط آن را بیان نماید.

مهم‌ترین روش عدالت ترمیمی همان میانجی‌گری است. در آیین نامه میانجی‌گری در امور کیفری مصوب ۱۳۹۴، میانجی‌گری در ماده ۱ بدین صورت تعریف شده است: «فرایندی که طی آن بزه دیده و متهم با مدیریت میانجی‌گر در فضای مناسب در خصوص علل، آثار و نتایج جرم انتسابی و نیز راه‌های جبران خسارات ناشی از آن نسبت به بزه دیده و متهم گفتگو نموده و در صورت حصول سازش، تعهدات و حقوق طرفین تعیین می‌گردد.»

با توجه به ماده مذکور، در حین میانجی‌گری، بزه دیده و متهم در خصوص علل و آثار جرم گفتگو می‌کنند. در مورد جرائم علیه امنیت کشور، لازم است متهم علت روی آوردن به چنین جرایمی را با صراحت بازگو نماید. این امر موجب می‌شود بزه دیده (حکومت) با تفکر در مورد عملکرد خود، در برنامه‌ها و سیاست‌های خود تجدیدنظر کند و از این طریق مسأله جرم حل گردد.

لذا مجرم باید عوامل سیاسی ارتکاب جرم را در فرآیند میانجی‌گری بیان نماید. لازم به ذکر است عوامل سیاسی در ارتکاب جرائم علیه امنیت نقش بسیار دارند که از مهم‌ترین آن‌ها، عدم ارتباط سالم بین دولت و شهروندان است. از موانع ارتباط مردم با دولت می‌توان به فقدان پاسخگویی و مسئولیت‌پذیر بودن دولتمردان در برابر مردم، غفلت و سهل‌انگاری برخی دولتمردان در اجرای قوانین، حاکمیت روح بی‌اعتمادی دولتمردان به ملت و ملت به دولت، رفاه زدگی برخی مسئولان، تبعیض و بی‌عدالتی، بی‌تفاوتی سیاسی ملت در امور سیاسی-اجتماعی و غلبه منافع جناحی و بی‌توجهی به منافع ملی کشور اشاره کرد (الفی و عیوضی، ۱۳۹۵: ۷۴-۷۹). دولت‌های استبدادی که هیچگونه مخالفتی را تحمل نمی‌کنند، بیشتر در معرض مواجه شدن با ارتکاب خشونت دارند. در این فرض، خشونت راه حل نهایی برای رسیدن به خواست‌های مدنی شهروندان و یا مخالفت با نظام موجود است. چون این رژیم‌ها توان وارد شدن در یک بحث منطقی را ندارند و امکان ایجاد گفت‌وگو مسالمت‌آمیز ضعیف شده و احتمال منطقی شکل‌گیری مبارزات تروریستی در پاسخ به چنین رژیم‌هایی بیشتر است. اما دولت‌های دموکراتیک که قدرت در آن‌ها به نحو عادلانه توزیع شده است، کمتر هدف اقدامات تروریستی واقع می‌شوند (کارگری، ۱۳۹۳: ۱۸۲-۱۸۸). هنگامی که زبان به عنوان میانجی ارتباط میان افراد دخالت نمی‌کند و یا نمی‌تواند دخالت کند، گرایش به استفاده از رفتار عملی پدید می‌آید. لذا زمانی که زبان باز می‌ماند، حرکت شروع می‌شود و این، شکست نهایی سخن را اعلام می‌دارد. بر این اساس، ترور به عنوان شکلی نازل از

زبان است. وقتی کلمات، قدرت متقاعد کردن و گفتگو ندارند، آشکال نازل زبان ابراز وجود می‌کنند و فرد به جایگزین‌هایی مثل فریاد، تهدید، خشونت و ترور متوسل می‌شود. بنابراین بسیاری از تروریست‌ها و معترضان، نمایش خشونت را برای بیان خواسته‌های خود انتخاب می‌کنند. این یعنی شکست مذاکره و مصالحه (اتنف، ۱۳۸۳: ۳۲۴-۳۲۸). پس زمانی که مردم نتوانند با حکومت و نمایندگان آن، ارتباط برقرار کنند و مطالبات و حقوق قانونی خود را با آنان در میان بگذارند، ممکن است برخی از آن‌ها به راه‌های دیگری غیر از ارتباط مسالمت آمیز قانونی متوسل شوند که منجر به شورش و قیام مسلحانه و سوءقصد به جان مقامات شود.

پیش‌تر نیز به سخن شیخ طوسی اشاره شد که گفته است جنگ با بغات جایز نیست تا اینکه امام کسی را برای مناظره و جستجوی علت مخالفت، نزد آن‌ها بفرستد تا اگر حقشان تضييع شده است آن را ترمیم کند و چنانچه شبهه ای داشتند بر طرف نماید. اگر دست از قیام برداشتند که مطلوب حاصل شده است و گرنه با آنان می‌جنگند. (طوسی، ۱۳۸۷: ۲۷۱). بر این اساس، بازگو کردن علل ارتکاب جرم توسط مجرم علیه امنیت و گفتگو و مذاکره با مجرم امنیتی و ریشه یابی علل ارتکاب جرائم آنان، ریشه در آموزه‌های اسلامی دارد. لذا مجازات آخرین راه چاره می‌باشد.

در این خصوص می‌توان به رویکرد کشور ترکیه اشاره کرد که در مواردی به سمت رویکرد ترمیمی و توافقی میانجی محور در مرحله پس‌ادداری و تخفیف مجازات متمایل شده است که در پرتو سیاست‌های تعامل گرانه دولت ترکیه از طریق ملاقات رجب طیب اردوغان با عبدالله اوجالان در زندان امرالی در سال ۲۰۱۲ صورت گرفت و فصل جدیدی میان روابط دو طرف آغاز شد (فرزانه، ۱۳۹۶: ۱۵۸). همچنین در اعتراضات اخیر مردم ارمنستان در سال ۲۰۱۸، نخست وزیر آن کشور و رهبر اپوزیسیون مذاکرات کوتاهی را انجام دادند که در نهایت نخست وزیر تن به خواسته مردم داده و از سمت خود استعفا کرد. در مقابل، رویکرد کشور عربستان در برخورد با نمر باقرالنمر توأم با عدم مدارا و سازش بود که منجر به اعدام او گردید.

در میانجی‌گری وجود یک شخص ثالث به نام میانجی‌گر ضروری است که می‌تواند شخص حقیقی یا حقوقی باشد. چون معمولاً مجرم و بزه دیده در جرائم علیه امنیت به همدیگر اعتماد ندارند اما میانجی‌گر می‌تواند پیام‌های طرفین را منتقل کرده و راه مذاکره را باز کند. میانجی‌گر در این جرائم می‌تواند سازمان‌های بین‌المللی یا مردم نهاد یا حتی از درون نهادهای دولتی و حکومتی باشد. به عنوان مثال، مجمع جهانی صلح اسلامی در این زمینه می‌تواند نقش ایفا کند. چون «مجمع جهانی صلح اسلامی با طراحی بنیادهای نظری و جنبه‌های عملی صلح عادلانه متکی بر ارزش‌های انسانی، اخلاقی و فرهنگی بر رهایی انسان از بلای جنگ و ناامنی در گفتمانی مبتنی بر فلسفه و مبانی عقلی و عملی تاکید دارد و به استفاده از کمیته‌ها و اجلاس‌ها در فرآیند تحقق صلح واقعی با همکاری کارشناسان و سازمان‌های مردم نهاد مشارکت فعال می‌کند و در جهت عدالت‌سنجیده و صلح طلبی

گام‌هایی را برداشته است.» (شریفی طراز کوهی و شبستانی، ۱۳۹۰: ۴۲). نظام حاکمه نیز می‌تواند به عنوان بزه دیده جرم علیه امنیت، به تبیین خسارات و ناامنی‌های وارده توسط مرتکب بپردازد و به وی تفهیم کند که ارتکاب جرم و ایجاد ناامنی راه حلی مناسبی برای حل مشکلات کشور نیست و در نتیجه مجرم اعاده وضع سابق نماید و وضعیت ناامن ایجاد شده را به وضعیت امن تبدیل کند.

همچنین ماده ۳ آیین‌نامه میانجی‌گری مقرر داشته است که «ارجاع به میانجی‌گری در مواردی که ادارات و دستگاه‌های دولتی شاکی هستند با رعایت قوانین و مقررات بلا مانع است.» در جرائم علیه امنیت هم دستگاه‌های دولتی و حاکمیتی از مجرم شاکی هستند و این ماده می‌تواند در پیشبرد عدالت‌تریمی در این راستا مؤثر واقع شود. اما نکته مهم در این خصوص، بی‌طرفی میانجی‌گر است. میانجی‌گر نه طرف مجرم است و نه طرف حکومت؛ بلکه باید دارای استقلال باشد.

یکی از راه‌های بررسی علل ارتکاب جرم، تشکیل پرونده شخصیت برای مجرم است که قانون آیین دادرسی کیفری در ماده ۲۰۳ در جرایمی که مجازات آن‌ها سلب حیات و قطع عضو و حبس ابد و تعزیر درجه چهار و بالاتر است پیش‌بینی نموده است. لذا در جرائم محاربه، افساد فی الارض و بغی و در تعدادی از جرائم علیه امنیت تعزیری، پرونده شخصیت باید تشکیل شود تا وضعیت مادی و خانوادگی و اجتماعی مجرم بررسی شود. از این طریق می‌توان تشخیص داد که هدف مجرم از ارتکاب جرم علیه امنیت چه بوده است تا بتوان کیفیت متناسبی برای او صادر کرد. برخی مجرمان امنیتی ممکن است دارای حسن سابقه و وفادار به نظام و دارای سابقه خدمت به کشور بوده باشند اما اکنون به دلایلی به عملکرد نظام اعتراض دارند. گفتگو با آن‌ها آسان‌تر از گفتگو با آن دسته از مجرمانی است که دارای انگیزه‌های پلید و سوابق سوء فراوان هستند. مجرم علیه امنیت شیطان و هیولا نیست بلکه یک انسان است که از حکومت ناامید است و گاه قربانی سیاست‌های دولت است. او تحت تأثیر عوامل سیاسی و اجتماعی به سوی جرم می‌رود. مددکاران با تجربه و متخصص در رشته جرم‌شناسی و جامعه‌شناسی هم می‌توانند عهده دار میانجی‌گری شوند.

یکی دیگر از موانع دیگر ارتباط و همزیستی مسالمت‌آمیز بین مردم و نظام حاکمه، برخی قوانین امنیت مدار و فاقد مبنا است چراکه چنین قوانینی به افراد برجسب مجرمیت می‌زنند و حق مشارکت افراد در عرصه سیاسی و اجتماعی را از شهروندان می‌گیرند. قوانینی که آزادی‌های مشروع افراد را سلب کنند خود می‌توانند جرم‌زا باشند و زمینه نافرمانی مدنی و دهن کجی به قانون را فراهم آورند. این امر در نهایت ممکن است موجب ارتکاب جرائم علیه حاکمیت گردد. به عنوان مثال ماده ۵۰۰ قانون مجازات اسلامی با جرم شناختن فعالیت تبلیغی علیه نظام، حق متفاوت اندیشیدن را از اندیشمندان می‌گیرد و موجب سوء تفاهات و برداشت‌های ناصحیح می‌گردد. به نظر می‌رسد این ماده خواهان منع و طرد کسانی است که در برابر گفتمان غالب ایستادگی می‌کنند و ممکن است منجر به سلب آزادی‌های مشروع و عدم امکان مذاکره و ارتباط مجرمان سیاسی و امنیتی با حاکمیت شود. لذا

این ماده باید صراحتاً به سوءنیت و قصد تخریب و تضعیف در مرتکب اشاره کند که در پیش نویس لایحه تعزیرات این عمل انجام گرفته است.

بدین ترتیب، زمانی که دولت اجازه نمی‌دهد که شهروندان درباره قوانین و نهادهای دولت پرسش کنند و برای تبعیت از قوانین توجیه عقلانی بخواهند، نافرمانی مدنی ایجاد می‌شود. لذا شهروندان باید با صاحبان قدرت در مورد قوانین بحث کنند. اگر شهروندان از گفتگو با قانونگذار منع نشده باشند، محملی برای نافرمانی مدنی باقی نمی‌ماند. جایی که قانونگذاران امکان گفتگو برای شهروندان فراهم نمی‌سازند تا دیدگاه‌های خود را بیان کنند، فرصتی برای شهروندان برای متفاوت اندیشیدن هم باقی نمی‌ماند (احمدی، ۱۳۹۴: ۳۲). پس ارائه فرصتی توسط قانونگذاران و نمایندگان مردم به شهروندان برای حق انتقاد و اعتراض از قوانین، راهی است برای ارتباط مستحکم بین حاکمیت و مردم و همزیستی مسالمت آمیز که در پیشگیری از جرائم علیه حاکمیت مؤثر است.

استراتژی مهم در مذاکره و گفتگو با مجرمان علیه امنیت خصوصاً مرتکبان جرائم تروریستی، کاستن از خواسته‌های آن‌ها یا تغییر آن‌هاست. مذاکره گران با این مجرمان باید سعی در کاهش انتظارات آنان کند. همچنین باید توافقات مرحله به مرحله و به تدریج صورت گیرد چون چنین مذاکره ای یک فرآیند کوتاه نیست. مذاکره، دادن چیزی و گرفتن چیزی دیگر است و مجرم و حکومت پیشنهاداتی به همدیگر می‌دهند. حکومت به عنوان مذاکره گر می‌تواند پیشنهاداتی را برای ترک خشونت مجرمان ارائه دهند (IIASA Policy Brief, 2009: 2-3). لذا مجرم علیه امنیت حتماً خواسته و انتظاری دارد و بدون دلیل مرتکب جرم نشده است. خواسته‌اش می‌تواند از تغییر در سیاست‌ها و اصلاح مقامات تا سرنگونی کل حکومت متغیر باشد. اما قرار بر این نیست که همیشه تن به خواسته‌های آنان داد بلکه می‌توان خواسته‌های آنان را تعدیل و کاهش داد و در مقابل خواسته‌های آن‌ها، شرایطی را هم مقرر کرد تا رعایت کنند و بدین وسیله به یک توافق برای پیشگیری از خشونت‌های بعدی رسید.

راهکار دیگر برای اجرای عدالت ترمیمی در جرائم علیه امنیت، درگیر کردن و جذب مخالفان سیاسی توسط حکومت با پیشنهاد پست‌هایی در مدیریت عمومی یا یک حزب سیاسی است که منجر به فروکش کردن مخالفت‌های شدید و بنیان برافکنانه آن‌ها می‌شود و با آنان به گونه ای رفتار می‌شود که ارضا خواهند شد (ایان رأس، ۱۳۸۸: ۲۰۴). ماده ۴۴ منشور حقوق شهروندی مصوب ۱۳۹۵ نیز به حق مشارکت شهروندان در سیاست گذاری‌ها و تصمیم گیری و اجرای قانون در قالب اتحادیه و انجمن تاکید کرده است و ماده ۹۵ و ۹۹ این منشور به مشارکت در حیات فرهنگی هم اشاره کرده است. در مقدمه این منشور به جلب مشارکت افراد و احزاب و متخصصان و نهادهای مدنی و خصوصی نسبت به تعیین مصادیق حقوق شهروندی نیز تاکید شده است. بنابراین، دادن فرصت به اندیشمندان و منتقدان برای ارائه راهکارها و نکته نظرات مفید برای اصلاح امور کشور می‌تواند مفید واقع شود.

ماده ۲۴ منشور حقوق شهروندی به استقبال از نظرات مخالفین و منتقدین و ماده ۲۸ از حق نقد و ابراز نارضایتی و دعوت به خیر و تصحیح در مورد عملکرد و نهادهای عمومی توسط شهروندان اشاره کرده است.

نهایتاً باید اذعان نمود که پذیرش و به کارگیری فرآیندهای ترمیمی در جرائم علیه امنیت کشور به معنای نفی فرآیندهای سزادهی و کیفری سنتی نیست، اگر این فرآیند ترمیمی شکست بخورد، می‌تواند به مرحله دادرسی کیفری سنتی برگردد. به هر حال به نظر می‌رسد در جرائم علیه امنیت می‌توان از عدالت ترمیمی بیشینه خواه و نه ناب خواه بهره برد.

محدودیت مهم در اجرای عدالت ترمیمی در جرائم علیه امنیت، عدم امکان گفتمان و سازش با برخی گروه‌های مجرمانه تروریستی است. برخی گروه‌های ایدئولوژیک تروریستی اهل دیالوگ و گفتگو نبوده و مونولوگ‌گرا هستند یعنی خودشان را حق مطلق می‌دانند و بر عقیده خود پافشاری می‌کنند و خواستار سرنگونی و براندازی حکومت نیز هستند. به نظر می‌رسد در مورد آن‌ها تنها شیوه‌های سزادهی کارساز است و به سختی می‌توان عدالت ترمیمی را در مورد آن‌ها اجرا نمود. چون آن‌ها و یا حکومت مایل به مذاکره نمی‌شوند و رسیدن به پاسخ ترمیمی دشوار خواهد بود. بسیاری از کشورها مانند آمریکا و اسرائیل سیاست عدم مذاکره با تروریست‌ها^۱ را در برنامه‌های خود گنجانده‌اند. اما گاهی در خفا مذاکراتی را با آن‌ها انجام می‌دهند.

در این خصوص باید مجرمان علیه امنیت را به دو دسته تقسیم کرد. دسته اول مجرمان علیه امنیت مردم که مرتکب گروگان‌گیری و آدم‌ربایی و محاربه می‌شوند. این دسته معمولاً به دنبال مذاکره و شرط گذاشتن برای معاوضه قربانیان خود یا دست کشیدن از عمل خود هستند و لذا مذاکره و سازش با آنان آسان‌تر است. دسته دوم مجرمان مطلق‌گرا یا افراط‌گرا که انگیزه‌های سیاسی دارند و مجرمان علیه امنیت حکومت هستند. آن‌ها در پی انقلاب و ساختارشکنی علیه جامعه بوده و جانشان را نیز فدا می‌کنند. اما همین دسته را می‌توان به دو دسته «مطلق‌گراهای مطلق» و «مطلق‌گراهای مشروط» تقسیم کرد که دسته اول به هیچ وجه مایل به مذاکره نبوده و فقط حرف خود را می‌زنند. اما دسته دوم انتظارات محدودی دارند و چیزی دارند که درباره آن‌ها بتوان مذاکره کرد مانند سرزمین، استقلال و اصلاحات دیگر. اما به آن‌ها نیز باید نشان داد که چیزی وجود دارد که بتوان از طریق مذاکره به آن دست یافت و به آنان امید داد (3: IIASA Policy Brief, 2009). بنابراین مذاکره با مجرمان علیه امنیت و تروریست‌های افراط‌گرایی که به هیچ صراطی مستقیم نیستند ممکن به نظر نمی‌رسد. اما حداقل می‌توان خواسته‌های معقول و غیرمعقول آنان را از هم جدا کرد و بررسی نمود. در برابر گروه مطلق‌گرای مطلق که در پی سرنگونی و انقلاب است، راهی جز سرنگونی خود آنها به نظر نمی‌رسد. اما با توجه به آنچه پیش‌تر گفته شد، حذف و طرد مجرمان علیه امنیت

1. No negotiation with terrorists

موجب از بین رفتن آنان می‌شود اما موجب از بین رفتن جرم و ایدئولوژی و گفتمان آن‌ها نمی‌شود. لذا مقابله فرهنگی و ایدئولوژیکی بهتر از مقابله کیفری و نظامی است که نیازمند راهکارهای غیرکیفری از جمله برقراری عدالت از نوع ترمیمی می‌باشد.

نتیجه‌گیری

برخی معتقدند که در جرائم علیه امنیت کشور، امکان اجرای آموزه‌های عدالت ترمیمی وجود ندارد. چون در این جرائم بزهکار به طور مستقیم یا غیرمستقیم حکومت را مورد هدف قرار می‌دهد و لذا نظم و امنیت جامعه را برهم می‌زند. لذا باید با رویکردهای سزادهی و سرکوب‌گرایانه به چنین جرایمی واکنش نشان داد. اما به نظر می‌رسد پاسخ‌های امنیت مدار به جرائم علیه امنیت چندان نمی‌تواند موجب پیشگیری از آن‌ها شود چون معمولاً مرتکبان این جرائم ترسی از مجازات ندارند و هیچ یک از اهداف مجازات‌ها در مورد آن‌ها مؤثر واقع نمی‌شود. به این دلیل، سعی در پنهان کردن جرم خود هم ندارند.

موضوع جرائم علیه امنیت، مسأله «امنیت» است اما امنیت چیزی نیست که نتوان آن را دوباره به جامعه بازگرداند. هدف عدالت ترمیمی، بهبود آنچه نقض شده از طریق توجه به نیازهای بزه دیدگان و جبران خسارت است. این عدالت در پی بازسازی و ترمیم روابط بزهکار و بزه دیده و جامعه محلی و در نهایت، ایجاد سازش بین آن‌هاست. در جرائم علیه امنیت هم بزه دیده خود حکومت است و اگر خود حکومت در مورد جرم متهم داوری کند ممکن است بی طرف نباشد. بنابراین بهتر است جامعه مدنی و مردم نیز در مورد عمل متهم داوری کنند که نهاد هیات منصفه در جرائم سیاسی موید این امر بوده و نشانگر سیاست مشارکتی در این جرائم است.

در نظام سیاسی اسلام، عدالت و امنیت مایه تأیید و تقویت یکدیگرند و حضرت علی (ع) در برابر مخالفان، تلاش زیادی در رفع شبهه و اختلافات انجام داد و با تأکید بر آزادی بیان و عقیده مخالفان، تحمل و مدارا، بر پیشگیری و صلح توجه ویژه داشت. لذا حقوق کیفری اسلامی با توجه به راهبرد کلان برادری مسلمانان، توصیه اکید بر حل منازعه از طریق صلح، مدارا و عدم توسل به خشونت دارد. قانونگذار ایران در جرائم علیه امنیت تمایل به رویکردهای امنیت مدار دارد. اما در جرم محاربه جبران خسارت از جامعه محلی که بزه دیدگان این جرم هستند امکان پذیر است و در جرم بغی نیز با توجه به سابقه فقهی و تاریخی آن و سیره حضرت علی (ع) مدارا و سازش و گفتگو با باغیان جهت رفع شبهات ممکن می‌باشد. اما در جرائم علیه امنیت تعزیری، قانونگذار مرتکبان را آر تدابیر ارفاقی مانند تعلیق و تعویق محروم نموده است که نیازمند بازنگری است. هرچند تحفیف مجازات با توجه به جبران خسارت یا انگیزه شرافتمندانه در آن‌ها ممکن است. با توجه به آیین نامه میانجی‌گری در امور کیفری، در حین میانجی‌گری، بزه دیده و متهم در خصوص علل و آثار جرم گفتگو می‌کنند. در مورد

جرائم علیه امنیت کشور نیز لازم است متهم علت روی آوردن به چنین جرایمی را با صراحت بازگو نماید تا بزه دیده (حکومت) با تفکر در مورد عملکرد خود، در برنامه‌ها و سیاست‌های خود تجدیدنظر کند و از این طریق مسأله جرم حل گردد. زیرا عوامل سیاسی در ارتکاب جرائم علیه امنیت نقش بسیار دارند که از مهم‌ترین آن‌ها، عدم ارتباط سالم بین دولت و شهروندان و ضعف گفتمان بین آن‌هاست. گفتمان‌های مسالمت‌آمیز مجرم و حکومت می‌تواند موجب رفع تنش‌ها شود و میانجی‌گر هم باید بی‌طرفانه سعی در سازش نماید. اما در مورد گروه‌های مجرمانه سازمان یافته ایدئولوژیک تروریستی، رویکردهای ترمیمی به سختی قابل پذیرش است چون اهل گفتگو و سازش نیستند. اما مهم‌ترین استراتژی در مذاکره با آنان، کاستن از خواسته‌های آن‌ها یا تغییر خواسته‌های آن‌ها است. به هر حال در جرائم علیه امنیت حکومت که تروریست‌های مطلق‌گرای مطلق مرتکب می‌شوند، می‌توان از عدالت ترمیمی نوع پیشینه خواه استفاده نمود و مقابله‌های غیرکیفری و فرهنگی در این راستا بیشتر مؤثر خواهد بود چون کیفر شدید مجرم را از بین می‌برد اما جرم را نه.

با توجه به آنچه گفته شد، لازم است قانونگذار ایران اقدام به بازنگری مقررات جرم بغی با توجه به پیشینه‌های فقهی و تاریخی آن نماید و برای باغیان امتیازاتی در نظر گیرد و در سایر جرائم علیه امنیت تعزیری، زمینه‌های گفتگو و اصلاح و تدابیر ارفاقی را برای مجرمان در نظر گیرد تا مجرمان علیه امنیت از جامعه طرد نشوند زیرا اقتدار مجرم یا مجرمان علیه امنیت هیچگاه به اندازه اقتدار حکومت نیست.

منابع

- آخوندی، محمود (۱۳۹۲)، گفتاری در باره جرم سیاسی در جمهوری اسلامی ایران، نشست «جرم سیاسی و سرگذشت آن در جمهوری اسلامی ایران» در دانشگاه شهید بهشتی، به نقل از سایت رحیم نوبهار <http://www.rnobahar.ir/fa/?p=220#>
- آقابابایی، حسین (۱۳۸۵)، «تحلیل جرم براندازی در حقوق کیفری ایران»، فصلنامه حقوق اسلامی، دوره ۳، شماره ۱۰، ص ۱۱۳-۱۳۸.
- آقابابایی، حسین (۱۳۹۵)، «دکترین مقابله با بغی در اسلام و نحوه انعکاس آن در قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۰ و ۱۳۹۲»، مطالعات فقه و حقوق اسلامی، سال ۸ شماره ۱۵، ص ۹-۳۶.
- احمدی، امید (۱۳۹۴)، «احترام به قانون در اندیشه افلاطون»، فصلنامه مطالعات حقوق عمومی، دوره ۴۵، شماره ۱، ص ۱۹-۳۴.
- اتنف، زنالد (۱۳۸۳)، «رهیافت جرم شناختی و بزه دیده شناختی به تروریسم (تحلیل جرم شناختی تروریسم)»، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۳۹، ص ۳۱۷-۳۴۲.

- ایان رأس، جفری (۱۳۸۸)، **تحولات جرم سیاسی**، ترجمه حسین غلامی، چاپ نخست، انتشارات سمت.
- الفی، محمدرضا؛ عیوضی، محمد رحیم (۱۳۹۵)، «موانع همکاری دولت و ملت و تأثیر آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران»، **فصلنامه پژوهش‌های انقلاب اسلامی**، انجمن علمی انقلاب اسلامی ایران، سال پنجم، شماره ۱۶، بهار ۱۳۹۵، ص ۶۱-۹۲.
- جعفری دولت‌آبادی، عباس (۱۳۹۵)، **جایگاه امنیت در سیاست کیفری ایران**، چاپ اول، انتشارات فکرسازان.
- رایت، مارتین (۱۳۸۴)، **عدالت ترمیمی**، ارتقا بخشیدن رویکرد بزه‌دیده محوری (مجموعه مقالات)، ترجمه امیر سماواتی پیروز، تهران: نشر خلیلیان، چاپ اول.
- رحیمی‌نژاد، اسمعیل (۱۳۸۹)، «مبانی نظری عدالت ترمیمی»، **دوفصلنامه علمی-تخصصی علامه**، سال دهم، شماره پیاپی ۲۹، ص ۶۷-۸۶.
- رحیمی‌نژاد، اسمعیل و صفرخانی، محدثه (۱۳۹۳)، «بررسی جرم بغی در فقه امامیه و حقوق ایران»، **فصلنامه حقوق اسلامی**، سال یازدهم، شماره ۴۰، ص ۱۰۵-۱۳۴.
- رهامی، محسن (۱۳۸۵)، «زمینه‌های عدالت ترمیمی در حقوق کیفری ایران»، **مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی**، شماره ۷۴، ص ۱۷۷-۱۴۹.
- زهر، هوارد (۱۳۸۳)، **کتاب کوچک عدالت ترمیمی**، ترجمه حسین غلامی، چاپ اول، انتشارات مجد.
- شاملو، باقر (۱۳۷۵) «معرفی و نقد بر جایگاه هیات منصفه در نظام حقوقی ایران»، **دیدگاه‌های حقوقی**، دوره ۱، شماره سوم، ص ۱۶۹-۲۰۰.
- شریفی طرازکوهی، حسین و شبستانی، علی (۱۳۹۰)، «مقابله با تروریسم در پرتو سیاست‌های اتخاذی جمهوری اسلامی ایران»، **مجله سیاست دفاعی**، سال نوزدهم، شماره ۷۶، ص ۹-۵۴.
- شیری، عباس (۱۳۸۵)، «پارادایم‌های عدالت کیفری: عدالت سزادهنده و عدالت ترمیمی»، **مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی**، شماره ۷۴، ص ۲۱۳-۱۴۵.
- صدرتوحیدخانه، محمد (۱۳۸۸)، «حقوق در چنبره دشمن؛ از سیاست آمریکایی جنگ با ترور تا نظریه آلمانی حقوق کیفری دشمنان»، **تازه‌های علوم جنایی** - مجموعه مقاله‌ها (زیر نظر علی حسین نجفی ابرندآبادی). تهران: بنیاد حقوقی میزان.
- طوسی، محمد بن الحسن (۱۳۹۳ ق)، **المبسوط**، المكتبة المرتضویة لاحیاء آثار الجعفریة، جلد ۶ و ۷، بی‌جا.

- طوسی، محمد بن الحسن (۱۳۸۷)، **المبسوط فی فقه الامامیه**، ج ۷ و ۸، چاپ سوم، تهران: مکتب مرتضویه الاحیاء آثار الجعفریه.
- عباسی، مصطفی (۱۳۸۲)، «عدالت ترمیمی دیدگاه نوین عدالت کیفری»، **مجله پژوهش حقوق و سیاست**، شماره ۹، ص ۸۵-۱۲۸.
- غلامی، حسین (۱۳۸۵)، **عدالت ترمیمی**، چاپ اول، تهران: انتشارات سمت.
- غلامی، حسین؛ رستمی غازی، امید (۱۳۹۲)، «زمینه‌های عدالت ترمیمی در اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی»، **پژوهش حقوق کیفری**، سال دوم، شماره چهارم، ص ۳۳-۶۴.
- غلامی، حسین (۱۳۸۹)، «جرم یا جنگ؟ تاملی جرم‌شناختی در مفهوم محاربه»، مجموعه مقالات در بزرگداشت دکتر ابوالقاسم گرجی، جلد دوم، تهران، چاپ نخست، انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ص ۴۲۹-۴۵۰.
- فرزانه، میرمسعود (۱۳۹۶)، «امکان سنجی کاربست فرایندهای عدالت ترمیمی در مرحله پسدادارسی نسبت به تروریست‌های غیردولتی»، مجموعه چکیده مقالات همایش بین‌المللی ابعاد حقوقی جرم شناختی تروریسم، دانشگاه علامه طباطبائی
- کارگری، نوروز (۱۳۹۳)، **درون مایه‌های تروریسم**، چاپ اول، نشر میزان.
- کوشکی، غلامحسین؛ علیزاده سرشت، نادر (۱۳۹۴)، «نگاهی به قلمرو جرائم امنیتی در پرتو صلاحیت دادگاه انقلاب»، **پژوهش حقوق کیفری**، سال چهارم، شماره دوازدهم، ص ۹۹-۱۲۴.
- گرم آبدشتی، سکینه (۱۳۹۳)، «رابطه امنیت و عدالت سیاسی در اسلام»، **فصلنامه علمی-تخصصی فرهنگ پژوهش**، شماره ۱۶، ص ۵-۲۶.
- مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی (۱۴۰۴)، **مرآه العقول فی شرح اخبار آل رسول**، محقق و مصحح: سیده‌اشم رسولی، چاپ دوم، دارالکتب الاسلامیه.
- مرعشی شوشتری، سیدمحمد حسن (۱۳۷۶)، **دیدگاه‌های نو در حقوق کیفری اسلام**، چاپ دوم، تهران: نشر میزان.
- محمودی جانکی فیروز؛ امامی آرندی حبیب (۱۳۹۲)، «فرمانروایی سیاسی و معمای توجیه جرائم علیه دولت؛ نظریه‌ای در باب جرائم علیه دولت»، **پژوهشنامه حقوق کیفری**، سال چهارم، شماره ۱ (پیاپی ۷)، ص ۱۴۷-۱۷۳.
- مشهدی و دیگران (۱۳۹۱)، مطالعه تطبیقی جایگاه هیات منصفه در حقوق ایران و سایر کشورها، معاونت تحقیقات، آموزش و حقوق شهروندی.
- میرخلیلی، سیدمحمود و جلالی، محمدرضا (۱۳۹۵)، «تحلیل جرم‌شناسانه جرائم با انگیزه دینی»، **فصلنامه تحقیقات حقوق خصوصی و کیفری**، شماره ۲۸، ص ۸۷-۱۱۰.



میرمحمدصادقی، حسین و قدیری بهرام آبادی، رشید (۱۳۹۴)، «نقش و جایگاه سیاست در عدالت کیفری حاکم بر جرائم تروریستی»، پژوهش حقوق کیفری، سال چهارم، شماره سیزدهم، ص ۴۱-۹.

نجفی ابرندآبادی، علی حسین (۸۲-۱۳۸۳)، تقریرات درس جرم شناسی (عدالت ترمیمی) دوره دکتری حقوق کیفری و جرم شناسی دانشگاه تربیت مدرس
نجفی ابرندآبادی، علی حسین و شادمان فر، محمدرضا و توجهی، عبدالعلی (۱۳۸۷)، «اصلاح ذات البین و نظریه عدالت ترمیمی»، فصلنامه مدرس علوم انسانی، دوره ۱۲، شماره ۳، ص ۱۹۳-۲۲۲.

نوبهار، رحیم (۱۳۹۲)، «شفاعت در حد و تعزیر»، پژوهش حقوق کیفری، سال دوم، شماره هفتم، ص ۱۰۳-۱۳۰.

یزدیان جعفری، جعفر (۱۳۹۵)، «تقابل امنیت فردی و ملی در جرائم علیه امنیت»، پژوهش حقوق کیفری، سال چهارم، شماره چهاردهم، ص ۵۹-۸۱.

European Forum for restorative justice (2006), **Victims of terrorism: Towards European standards for assistance**, European Commission – Directorate General Justice, Freedom and Security

Pemberton, Antony (2014), **Terrorism, Forgiveness and Restorative Justice**, Oñati Socio-Legal Series, v. 4, n. 3 (2014) – Restorative Justice in Terrorist Victimisations: Comparative Implications.

M. Bock, Andreas (2007), **Negotiate with Terrorists! Or: Why Terrorism cannot be deterred**, available at: http://library.fes.de/pdf-files/ipg/ipg-2007-1/12_re_bock_gb.pdf.

IIASA Policy Brief (2009), **Negotiating with Terrorists: A Mediator's Guide**, Laxenburg, Austria.